

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«مسألة لو اشترى ما يفسد من يومه، فإن جاء بالثمن ما بينه وبين الليل، و إلا فلا بيع له، كما في مرسله محمد بن أبي حمزة، و المراد من نفى البيع نفى لزومه.»

مسئله: مبيعی که ما یفسد من یومه

این خودش خيار مستقلى در باب خيارات نیست، بلکه یکی از مصادیق خيار تأخیر است و مستند آن هم روایت مرسله‌ی محمد بن أبی حمزه است، که در آن آمده که اگر مشتری چیزی را از بايع بخرد، که اگر یک روز بر آن بگذرد، فاسد می‌شود، اما بايع مبيع را به او إقباض نکرد و مشتری هم ثمن را به بايع تحویل نداد، در اینجا بر حسب این روایت اگر مشتری تا شب ثمن را آورد و به بايع داد، این معامله لازم است و این جنس برای مشتری است، اما اگر تا شب ثمن را به بايع ندهد، بايع خيار دارد و دیگر بیعی برای مشتری نیست.

بنابراین بر حسب این روایت، اگر جنسی این خصوصیت را دارد که «ما یفسد من یومه»، که اگر بخواهد یک روز باقی بماند، فاسد می‌شود، مثل سبزیجات و فواکه، در این صورت اگر بايع تا شب صبر کرد و مشتری ثمن را نیاورد، در اینجا بايع خيار تأخیر دارد.

اختلاف اول تمسک به روایت با مورد قاعده لاضرر

مرحوم شیخ(ره) فرموده: که غیر از این روایت، به قاعده‌ی لاضرر هم می‌توانیم استدلال کنیم، منتهی اگر به قاعده‌ی لاضرر استدلال کردیم، دائره یک مقداری توسعه پیدا می‌کند و ملاک کلی‌تر می‌شود.

اگر به قاعده‌ی لاضرر تمسک کردیم، باید از مورد روایت هم تعدی کنیم، چون بر حسب قاعده‌ی لاضرر می‌گوییم: هر مقداری که صبر کردن تا آن مقدار، در بین مردم متعارف است و تأخیر از آن مقدار موجب ضرر بر بايع هست، بايع تا آن مقدار باید صبر کند و در زائد بر آن مقدار خيار دارد.

مورد روایت «ما یفسد من یومه»، یعنی چیزی که یک روز بقاء دارد و بعد از یک روز فاسد می‌شود هست، اما قاعده‌ی لاضرر اعم است و ملاکش عمومی‌تر است، لذا می‌گوید: هر مقداری که صبر کردن تا آن مقدار، متعارف در بین مردم است، معامله تا آن مقدار لازم است، مثلاً اگر کسی خامه‌ای را فروخته و یخچال هم ندارد، که این خامه را تا یک یا دو ساعت باید بفروشد، و إلا خراب می‌شود، حال اگر فروخت و تا نیم ساعت دیگر مشتری پول را نیاورد، قاعده‌ی لاضرر می‌گوید: بعد از نیم ساعت این

معامله دیگر جایز است و بایع می‌تواند این جنس را به دیگری بفروشد.

همچنین گاهی اوقات شیئی هست که یک روز موجب فساد اوآن نمی‌شود، اما اگر دو روز بگذرد، موجب فساد می‌شود و بر بایع ضرر وارد می‌شود، قاعده‌ی لاضرر می‌گوید: تا دو روز باید صبر کند و بعد از دو روز، اگر مشتری ثمن را نیاورد، در این صورت بایع خیار دارد، پس قاعده‌ی لاضرر یک ملاک وسیع‌تری را به ما می‌دهد.

قاعده‌ی لاضرر می‌گوید: صبر کردن تا مقداری که متعارف است و موجب ضرر نیست، بایع باید صبر کند، اما در زائد بر آن، که موجب ضرر بر بایع است، دیگر بایع خیار دارد.

اختلاف دوم تمسک به روایت با مورد قاعده لاضرر

بعد شیخ(ره) نکته‌ای را بیان کرده و فرموده: تمسک به قاعده‌ی لاضرر در اینجا با ظاهر روایت محمد بن ابی‌حمزه از جهت دیگری هم، غیر از مسئله‌ی ملاکی که بیان کردیم، با هم اختلاف دارند، تا به حال می‌گفتیم که: در روایت «ما یفسد من یومه»، «من» تعلیلیه هست و می‌گفتیم: آنچه که یک روز از آن بگذرد و موجب فساد می‌شود، در حالی که ملاک قاعده‌ی لاضرر اعم است، اما از جهت دیگری هم بین اینها اختلاف وجود دارد.

ظاهر روایت می‌گوید که: اگر روز گذشت و این موجب فساد جنس شد، که معنایش این است که از طلوع فجر که روز شروع می‌شود تا غروب، این مدت، مدتی است که بایع باید صبر کند و اول شب هم فساد جنس شروع می‌شود.

حال اشکال این است که در اینجا بر حسب ظاهر روایت، اگر بگوییم که: در اولین زمان فساد که لیل هست، بایع خیار دارد، این خیار به چه درد او می‌خورد؟ وقتی که صبح تا غروب باید صبر کند، مثلاً در طلوع فجر مشتری سبزی خریده و حال این بایع باید صبر کند، در اول شب که اینها پلاسیده می‌شود، بگوییم که: از الان به بعد خیار دارد، که این فایده‌ای ندارد.

در حالی که قاعده‌ی لاضرر می‌گوید: صبر تا مقداری که موجب ضرر نمی‌شود، لازم است، در مثل سبزی خوردن، اگر چهار ساعت صبر کند، این موجب ضرر نیست، اما ساعت پنجم می‌تواند به دیگری بفروشد، پس از این جهت هم ظاهر روایت با قاعده‌ی لاضرر اختلاف دارد.

توجیه روایت برای حل اختلاف دوم

شیخ(ره) فرموده: برای اینکه این اختلاف دوم را حل کنیم، در این روایت توجیهی را بیان کرده و می‌گوییم: در این روایت که می‌فرماید: «ما یفسد من یومه»، مراد از یوم اعم از یوم و لیل است، یعنی 24 ساعت و «ما یفسد من یومه» یعنی اگر یک شبانه روز بر این جنس بگذرد، این فاسد می‌شود، لذا تا غروب شمس بایع صبر می‌کند، اگر مشتری پول را نیاورد، از اول شب دیگر بایع خیار دارد.

فرض روایت در جایی است که «ما یفسد من یومه» باشد، یعنی اگر یک شبانه روز بر این جنس بگذرد، این فاسد می‌شود، پس اول لیل بنا بر این توجیه، دیگر اولین زمان فساد نمی‌شود، لذا این خیار برای او نافع است که می‌تواند معامله‌اش را به هم زده و جنس را به دیگری بفروشد.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) نمی‌گوییم: بعد از اینکه شب بگذرد، بلکه می‌گوییم: اگر جنسی را مشتری خرید، بعد از یک شبانه

روز فاسد می‌شود، در اینجا از اول شب دیگر بایع خیار دارد و می‌تواند جنسش را به دیگری بفروشد، در حالی که قبل از توجیه می‌گفتیم که: اول شب، اولین زمان فساد این جنس می‌شود.

بعد مرحوم شیخ (ره) فرموده: در عبارات فقهاء، از این نظر که آیا خیار در روز است و یا در شب؟ یک مقداری اختلال وجود دارد، که شیخ (ره) عبارات فقهاء را در اینجا نقل کرده، که از بعضی عبارات استفاده می‌شود، که بایع در روز هم خیار دارد، که این مخالف إجماع است و إجماع داریم بر اینکه در چنین موردی بایع در روز خیار ندارد.

بعد فرموده: چون گفتیم که: این خیار از مصادیق خیار تأخیر است، همان شروط چهارگانه‌ای که برای خیار تأخیر بیان کردیم، در اینجا مطرح است.

تطبیق عبارت

«مسألة لو اشترى ما يفسد من يومه»، اگر چیزی را بخرد که به جهت گذشتن روز فاسد می‌شود، که «من» تعلیلیه است، یعنی «لیومه» و تقدیر واقعی‌اش این است «ما يفسد لمضيئ يومه»، یعنی اگر روز بگذرد فاسد می‌شود، «فإن جاء بالثمن ما بينه و بین اللیل»، اگر ثمن را بین روز و شب بیاورد، «فبها» که این جزا را نیاورده، یعنی معامله صحیح، لازم و تمام است، «و إلا فلا بيع له»، یعنی اگر ثمن را نیاورد، بیعی برای این مشتری نیست، «كما في مرسله محمد بن أبي حمزة»، همان گونه که در مرسله محمد بن ابی حمزه آمده است، «و المراد من نفی البیع نفی لزومه»، و مراد از نفی بیع هم، نفی لزوم بیع است.

«و يدلّ عليه قاعدة «نفی الضرر»»، و بر این خیار قاعده‌ی لاضرر دلالت دارد، «فإن البائع ضامنٌ للمبيع ممنوعٌ عن التصرف فيه محرومٌ عن الثمن»، این بیان برای ضرر است، که اگر بگوییم: بایع خیار ندارد، بایع ضامن مبیع است، چون هنوز به مشتری تحویل نداده و نمی‌تواند در مبیع تصرف کند، چون مال مشتری است، «لا يجوز لأحد أن يتصرف في مال أخيه إلا بإذنه» و همچنین ثمن هم گیرش نیامده است، لذا اگر بگوییم که: اصلاً خیار وجود ندارد، این موجب ضرر بر بایع است.

«و من هنا يمكن تعدية الحكم إلى كلّ موردٍ يتحقّق فيه هذا الضرر»، یعنی از این جهت که می‌توانیم برای این خیار به قاعده‌ی لاضرر تمسک کنیم، ممکن است که به هر موردی که این ضرر در آن وجود دارد تعدی کنیم، که مراد از این ضرر، همان «ما يفسد»، یعنی اینکه اگر بخواهد دو ساعت صبر کند، موجب ضرر بر این بایع است، البته مراد از این ضرر، یعنی ضرری که حول فساد جنس می‌چرخد و نه ضرر به واسطه ازدیاد قیمت.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) قاعده‌ی لاضرر در جایی می‌آید که ضرر از ناحیه‌ی حکم شارع نسبت به معامله باشد، اما در اینجا ارتفاع قیمت سوقیه، نه ربط به شارع دارد و نه ربط به متبایعان. مورد روایت «ما يفسد من يومه» بود، که معنا کردیم «لیوم» که از این تعدی کرده به جایی که اگر جنسی را بفروشد این جنس «لمضيئ ساعة» فاسد می‌شود، که شیخ (ره) فرموده: تعدی می‌کنیم، مثلاً اگر بقال خامه‌ای را صبح به مشتری فروخت و مشتری هم پول را نداد، در اینجا اگر بخواهد یک ساعت صبر کند، این فاسد شده و از بین می‌رود، که این را قائل می‌شویم و تمام این موارد تعدی می‌کنیم، اما باز ملاک و محور «ما يفسد» است، نه اینکه به واسطه ترقی یا تنزل قیمت باشد.

«و إن خرج عن مورد النصّ»، و اگرچه آن مورد از مورد نصّ خارج است، «كما إذا كان المبيع ممّا يفسد في نصف يومٍ أو في يومين»، مثل جایی که مبیع در نصف یک روز یا در دو روز فاسد می‌شود، «فثبت فيه الخيار في زمانٍ يكون التأخير عنه ضرراً على البائع»، پس در این مبیع، در هر زمانی تأخیر از آن ضرر بر بایع است خیار ثابت می‌شود.

مرحوم شهیدی(ره) در حاشیه در اینجا یک بحث خوب و مورد اِبتلائی بیان کرده و فرموده: ما نیاز به تعدی از مورد روایت نداریم و در «ما یفسد من یومه»، این «من یومه» از باب غلبه است و ملاک در روایت «ما یفسد» است و لذا فرموده: تمام این مواردی که شیخ(ره) از راه قاعده‌ی لاضرر خواسته درست کند، به نظر ما در خود روایت داخل است، که طبق این بیان و ایشان روایت عنوان عمومی‌تری پیدا می‌کند.

(سوال و پاسخ استاد محترم) برهان نمی‌خواهد، بلکه باید دید که عرف از روایت چه می‌فهمد؟ اگر عرف از این روایت یک قاعده‌ی کلی می‌فهمد و می‌گوید: امام(علیه السلام) در مقام بیان قاعده‌ی کلی است و «من یومه» را هم به عنوان غلبه بیان کرده، چون غالباً چیزهایی را که انسان می‌خرد، باید لااقل یک روز برایش بگذرد که فاسد شود. پس دلیل همان استظهار عرفی و فهم عرف است، چون این روایات به عرف اِلقاء شده است و ائمه(علیهم السلام) برای مردم بیان کردند، لذا اگر عرف از روایت اینطور فهمید، این خودش بهترین دلیل است.

بعد فرموده: «لکن ظاهر النصّ یوهم خلاف ما ذکرنا»، اما نص بر خلاف این چیزی است که گفتیم، عبارت شیخ(ره) در اینجا کمی مشوش است، تا به حال بین قاعده‌ی لاضرر و روایت یک جهت اختلاف را بیان کرده و این «لکن» جهت دوم اختلاف است، از روایت استفاده می‌شود که اول لیل اولین زمان فساد است، آن وقت می‌گوییم: اولین زمان فساد، وقتی که شروع به پلاسیده شدن کرد، خیار برای بایع به چه دردی می‌خورد؟ اما قاعده‌ی لاضرر می‌گوید: تا آن مقداری که صبر کردن متعارف است، بایع باید صبر کند و زائد بر آن خیار دارد، یعنی قبل از شروع به فساد و قبل از اینکه این جنس بخواهد فاسد شود خیار دارد، «لأنّ الموضوع فیهِ «ما یفسد من یومه»»، چون موضوع در نصّ «ما یفسد من یومه»، یعنی آنچه که با مضییّ یوم فاسد می‌شود، «و الحكم فیهِ بثبوت الخيار من أوّل اللیل»، در حالی که حکم به ثبوت خیار از اول لیل است، «فیکون الخيار فی أوّل أزمّة الفساد»، که نتیجه‌اش این می‌شود که خیار در اولین زمان فساد وجود دارد.

آن وقت شیخ(ره) فرموده: «و من المعلوم أنّ الخيار حیثین لا یجدی للبائع شیئاً»، و حال آنکه در زمانی که مثلاً سبزی‌ها شروع به پلاسیده شدن کرد، بگوییم که: بایع از الان خیار دارد، این نفعی برای بایع ندارد، در حالی که قاعده‌ی لاضرر، زمان خیار را قبل از زمان شروع فساد قرار می‌دهد.

بعد شیخ(ره) از این اختلاف دوم جواب داده و فرموده: «لکن المراد من «الیوم»: الیوم و لیل»، توجیه برای روایت و اینکه این جهت خلاف از بین برود این است که مراد از یوم، روز و شب است «فالمعنی: أنّه لا یبقی علی صفة الصلاح أزیّد من یوم بلیلته»، پس معنی روایت این است که آن چیزی که بیش از یک شبانه روز بر صفت صلاح باقی نماند، یعنی اگر یک شبانه روز گذشت فاسد است «فیکون المفسد له المبیّت لا مجرد دخول اللیل»، پس آنچه که مفسد این جنس است، مبیّت می‌باشد، که گذشتن شب هم در آن وجود دارد، نه اینکه به مجرد اینکه اول شب آمد، فساد هم بیاید.

در نتیجه مراد روایت این است که در چیزی که اگر یک شبانه روز بگذرد فاسد می‌شود، اولین زمان خیار اول شب است و نه بعد از گذشتن یک شبانه‌روز.

«فإذا فسخ البائع أوّل اللیل أمکن له الانتفاع به و ببدله»، لذا اگر بایع در ابتدای شب فسخ کرد، انتفاع به آن مبیع و به بدلش برای بایع امکان دارد، یعنی هم می‌تواند خودش بخورد و هم به مشتری دیگر بفروشد و عوضش را بگیرد.

«و لأجل ذلك عبّر فی الدروس عن هذا الخيار بـ«خيار ما یفسده المبیّت»»، و به خاطر اینکه این ابهام در نصّ وجود دارد، شهید(ره) در دروس از این خیار، به خیار چیزی که گذشتن یک شبانه‌روز آن را فاسد می‌کند تعبیر کرده است، «و أنّه ثابت عند دخول اللیل»، و اینکه این خیار وقتی که شب فرا رسید ثابت است.

«و فی معقد إجماع الغنية: أن على البائع الصبر يوماً ثم هو بالخيار.»، ابن زهره(ره) در غنیه بر این خیار ادعای إجماع کرده و معقد إجماعش این است، باید یک روز صبر کند، بعد از این یک روز خیار دارد.

«و فی محكى الوسيلة: أن خيار الفواكه للبائع»، و محكى از وسیله این است که خیار میوه‌ها برای بایع است، «فإذا مرّ على المبيع يومٌ و لم يقبض المبتاع كان البائع بالخيار.»، که اگر یک روز گذشت و مشتری قبض نکند، بایع خیار دارد «و نحوها عبارة جامع الشرائع.»، یعنی مانند عبارت وسیله، عبارت جامع الشرائع این سعید(ره) است.

«نعم، عبارات جماعة من الأصحاب لا يخلو عن اختلال في التعبير»، بله عبارات جماعتی از فقهاء خالی از اختلال در تعبیر نیست، یعنی به گونه‌ای تعبیر کرده‌اند که از آن استفاده می‌شود که در روز هم بایع خیار دارد، «لكن الإجماع على عدم الخيار للبائع في النهار»، اما إجماع بر عدم خیار برای بایع در روز قائم شده است، «يوجب تأويلها إلى ما يوافق الدروس.»، که موجب تأویل عبارات فقهاء به آنچه که موافق با دروس است می‌شود.

«و أحسن تلك العبارات عبارة الصدوق في الفقيه التي أسندها في الوسائل إلى رواية زرارة»، احست از عبارات فقهاء، عبارت مرحوم صدوق(ره) در من لا يحضره الفقيه است، که در وسایل آن را به روایت زراره نسبت داده است، «قال: «العهد فيما يفسد من يومه مثل البقول و البطيخ و الفواكه يومٌ إلى الليل»، عهده در آنچه که در روز فاسد می‌شود، مثل سبزیجات و حبوبات و میوه‌جات، از روز تا شب هست، یعنی تا شب باید صبر کند، «فإن المراد بالعهد عهدة البائع.»، و مراد به عهده، عهده‌ی بایع است، یعنی اینکه بایع متعهد است و باید در روز تا شب صبر کند.

اینکه مرحوم شیخ(ره) فرموده: «فإن المراد بالعهد عهدة البائع.»، برای این است که بعضی احتمال داده‌اند که مراد از عهده در اینجا عهده تلف باشد، یعنی اگر بین روز تا شب تلف شد، این مربوط به بایع است و خسارتش هم بر عهده‌ی بایع است، که شیخ(ره) فرموده: مراد از عهده، عهده‌ی به معنای تلف نیست، بلکه مراد این است که بایع تعهد دارد که تا شب صبر کند و اگر مشتری تا شب ثمن را نیاورد، می‌تواند معامله را به هم بزند.

«و قال في النهاية: و إذا باع الإنسان ما لا يصحّ عليه البقاء من الخضر و غيرها»، و شیخ طوسی(ره) در نهاییه فرموده: اگر انسان چیزی را که بقاء بر آن صحیح نیست بفروشد، از سبزیجات و غیر آن، «و لم يقبض المبتاع و لا قبض الثمن كان الخيار فيه يوماً»، مشتری مبيع را قبض نکرد، و ثمن را هم تحویل نداد، خیار در آن یک روز است، «فإن جاء المبتاع بالثمن في ذلك اليوم»، اگر مبتاع در آن یک روز ثمن را آورد، فبها، «و إلا فلا بيع له، انتهى.»، و الا بیعی برای وی نیست، «و نحوها عبارة السرائر.»، و مانند آن عبارت سرائر است.

شیخ(ره) فرموده: «و الظاهر أن المراد بالخيار اختيار المشتري في تأخير القبض و الإقباض»، اینکه در نهاییه فرموده: «كان الخيار فيه يوماً»، مراد از این خیار، خیار اصطلاحی نیست، بلکه مراد از آن، خیار به معنای لغوی یعنی اختیار است، که مشتری در تأخیر قبض و إقباض ثمن و مبيع اختیار دارد، «مع بقاء البيع على حاله من اللزوم.»، در حالی که بیع بر حال خودش که لزوم است باقی بماند.

«و أمّا المتأخرون، فظاهر أكثرهم يوهّم كون الليل غايةً للخيار»، ظاهر اکثر متأخرین متوهم این است که لیل غایت خیار است، یعنی بایع از روز تا شب خیار دارد و اول لیل که می‌شود، این غایت برای خیار است، و «و إن اختلفوا بين من عبّر بكون الخيار يوماً»، اگرچه اختلاف دارند، که بعضی تعبیر کرده‌اند که: خیار روز است، یعنی به نحو مطلق و غایت را برایش معین نکرده‌اند، «و من عبّر بأن الخيار إلى الليل.»، و بعضی هم غایت هم معین کرده و گفته‌اند که خیار تا شب هست.

«و لم يعلم وجه صحيح لهذه التعبيرات مع وضوح المقصد»، در حالی که وجه صحیح برای این تعبیرات نیست و حال آنکه مقصود روشن است، «إلا متابعة عبارة الشيخ في النهاية»، مگر اینکه اینها از عبارت شیخ طوسی (ره) در نهاییه تبعیت کرده‌اند، «لكنك عرفت أن المراد بالخيار فيه اختيار المشتري»، اما گفتیم که: مراد از خيار در کتاب نهاییه، خيار اصطلاحی نیست، بلکه مراد خيار به معنای لغوی یعنی اختیار مشتری است، «و أن له تأخير القبض و الإقباض»، که مشتری اختیار دارد که تا شب پول را نیاورد و جنس را هم نگیرد.

«و هذا الاستعمال في كلام المتأخرين خلاف ما اصطالحوا عليه لفظ «الخيار»»، در حالی که این استعمال در کلام متأخرین که خيار را به معنای لغوی اراده کنند، خلاف آن چیزی است که کلمه‌ی خيار بر آن اصطلاح شده، «فلا يحسن المتابعة هنا في التعبير»، لذا تبعیت از عبارت شیخ طوسی (ره) در نهاییه که کلمه‌ی خيار را به معنای اختیار اراده کرده، نیکو نیست.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) دلیل قطعی و إجماع داریم که در روز بايع خيار ندارد و إجماع داریم که در روز معامله لازم است، شما اشکال صغروی به اجماع دارید و این اشکال خوبی است، که این اشکال را مرحوم شهیدی (ره) و بعضی دیگر هم کرده‌اند، که با وجود اینکه عبارات فقهاء، که بعضی هم ظهور در این دارد که در روز هم خيار هست و خيار اصطلاحی هم اراده کرده‌اند، پس چگونه ادعای إجماع می‌کنید؟

«و الأولى تعبير الدروس كما عرفت»، پس اولی همان تعبیری است که شهید (ره) در دروس کرده است، که به جای یوم به مبيت، یعنی شبانه روز تعبیر کرده است.

«ثم الظاهر أن شروط هذا الخيار شروط الخيار التأخير»، و ظاهر ایت است که شروط این خيار، همان شروط خيار تأخیر است، «لأنه فرد من أفراد»، برای اینکه این خيار یکی از مصادیق خيار تأخیر است، «كما هو صريح عنوان الغنية و غيرها»، کما اینکه این مطلب صریح عنوان غنیه و غیر آن است، «فیشترط فيه جميع ما سبق من الشروط»، که جمیع آن شرایطی که در آنجا بود، در اینجا وجود دارد.

«نعم، لا ينبغي التأمل هنا في اختصاص الحكم بالمبيع الشخصي أو ما في حكمه كالصاع من الصبرة»، بله در آنجا بحث می‌کردیم که آیا مبيع باید عین معین خارجی باشد یا آنچه که در حکم عین است و یا کلی در ذمه هم می‌تواند باشد؟ که شیخ (ره) فرموده: اگر در آنجا مسئله با تردید گذشت، اما در اینجا در إختصاص حکم به مبيع شخصی یا آنچه در حکم شخصی است، مثل صاع از صبره جای تأمل نیست.

«و قد عرفت هناك أن التأمل في الأدلة و الفتاوى يشرف على القطع بالاختصاص أيضاً»، در آنجا گفتیم که: تأمل در ادله و فتاوی انسان را مشرف بر قطع می‌کند که این خيار اختصاص به عین خارجی دارد.

«و حكم الهلاك في اليوم هنا و فيما بعده، حكم المبيع هناك في كونه من البائع في الحالين»، و حکم هلاک و تلف مبيع در این یک روز یا در ما بعد آن، حکم مبيع در انجاست، در اینکه در هر دو حال، یعنی چه در روز تلف شود و چه در شب بر عهده‌ی بايع است.

«و لازم القول الآخر هناك جريانه هنا»، در آنجا نظر مشهور این بود که چه در سه روز و چه بعد از آن تلف شود، این بر عهده‌ی بايع است، منتهی در تلف در سه روز، بعضی مثل شیخ مفید و سیدان می‌گفتند که: بر عهده‌ی مشتری است، که در اینجا هم همین طور است. «كما صرح به في الغنية حيث جعله قبل الليل من المشتري»، کما اینکه در غنیه به آن تصریح کرده و تلف قبل از لیل، یعنی اگر در خود روز تلف شد را بر عهده مشتری قرار داده است.

«ثُمَّ إِنَّ الْمُرَادَ بِالْفُسَادِ فِي النَّصِّ وَ الْفَتْوَى لَيْسَ الْفُسَادُ الْحَقِيقِيُّ»، مراد به فساد در نصوص و فتاوی فساد حقیقی نیست، «لَأَنَّ»
موردهما هو الْخُضْرَ وَ الْفَوَاكِهِ وَ الْبَقُولَ»، چون موردش سبزیجات و میوه جات و بقول است، که بقول اعم از خضر است، «و
هذه لا تضییع بالمبیة و لا تهلك»، که این موارد معمولاً با یک شبانه روز هلاک نمی شود و از بین نمی رود، پس مراد فساد حقیق
نیست، «بل المراد ما یشمل تغیر العین نظیر التّغیر الحادث فی هذه الأمور بسبب المبیة.»، بلکه مراد آن چیزی است که شامل
تغیر عین می شود، نظیر تغیری که به سبب گذشت یک شبانه روز در این امور حادث می شود.

«و لو لم یحدث فی البیع إلّا فوات السوق»، آخرین فرع این است که اگر در این مبیع فوت سوق حادث شود، یعنی اگر مشتری
ثمن این جنس را نیاورد، جنس از بین هم نمی رود، اما دیگر کسی نیست که این را بخرد، «ففی إلحاقه بتغیر العین وجهان»، حال
در اینکه این مورد را هم به فرض تغیر عین ملحق کنیم دو وجه است؛ «من کونه ضرراً»، اگر بگوییم که: خیار ندارد، این ضرر
بر بایع واقع می شود، چون اگر این بخواهد تا آخر شب صبر کند، مثلاً سوق فوت می شود، یا دیگر کسی نیست که این را بخرد و
یا اینکه به طور کلی در بازار از ارزش می افتد، لذا قاعده‌ی لاضرر می گوید: بایع خیار دارد.

«و من إیمان منع ذلك لکونه فوت نفع لا ضرراً.»، از آن طرف هم ممکن است که بگوییم: بایع خیار ندارد، چون نفعی را از
دست داده است، نه اینکه عنوان ضرری برایش آمده باشد، چون عین مالش باقی است و از بین نرفته است، فقط در سوق کسی
نیست از او بخرد، پس ضرر نکرده، اما نفعی هم نکرده است، که علی‌ای حال دو وجه است، که مرحوم شیخ (ره) هم هیچ کدام
را ترجیح نداده‌اند.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين